

سیاست‌گذاری هنری در ایران و بحران سواد تاریخی: بازخوانی انتقادی نسبت میان حافظه جمعی و سیاست فرهنگی

زهره سادات روح‌الامین*^۱، محمد آقاسی^۲

۱. دانش‌آموخته دکتری جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

۲. پژوهشگر مقیم مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

چکیده

سیاست‌گذاری هنری در ایران در چهار دهه اخیر با شکافی ساختاری میان اسناد بالادستی و بستر واقعی جامعه مواجه بوده است. مسئله پژوهش آن است که این شکاف، که در قالب «ناهم‌جواری ساختاری» و «ناهم‌زمانی تاریخی» بروز می‌یابد، عمدتاً ناشی از غیاب یا تضعیف نظام‌مند «سواد تاریخی» در فرایندهای تدوین و اجرای سیاست‌هاست. بر همین اساس، پرسش پژوهش این است که غیاب یا ضعف سواد تاریخی در سیاست‌گذاری هنری ایران چگونه این شکاف را بازتولید کرده و بازتعریف سیاست‌گذاری بر مبنای گفت‌وگوی انتقادی با تاریخ چگونه می‌تواند به ترمیم آن کمک کند. هدف پژوهش، تحلیل نسبت میان سیاست‌های هنری معاصر ایران و سطح سواد تاریخی نخبگان و عموم مردم و ارائه راهکارهایی برای بازپیوند هنر و حافظه تاریخی است. چهارچوب نظری پژوهش بر خوانش آلن تورن از «جامعه‌گرایی فرهنگی» استوار است که سیاست فرهنگی را نه مجموعه‌ای از تصمیمات دولتی بلکه میدان نزاع کنشگران بر سر تعریف معنا و هویت می‌داند. این چهارچوب با مفاهیم سواد تاریخی و حافظه جمعی تلفیق شده است. از نظر روش‌شناسی، پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای و با تحلیل محتوای کیفی اسناد سیاست‌گذاری، منابع نظری و پیمایش «سنجش سواد تاریخی مردم تهران» انجام شده است. یافته‌های کلیدی پنج شکاف را در سیاست‌گذاری هنری ایران آشکار می‌کنند: گسست از روایت‌های چندصدایی، ضعف نظام آموزشی، سیاست‌های بی‌زمان، انحصار حافظه تاریخی توسط گفتمان رسمی و ناتوانی در به‌کارگیری فناوری‌های نوین. نتیجه‌گیری پژوهش آن است که ترمیم این شکاف‌ها مستلزم بازتعریف سیاست‌گذاری هنری بر مبنای گفت‌وگوی انتقادی با تاریخ، اصلاح نظام آموزشی و تقویت نهادهای مدنی حافظه‌ساز است.

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری هنری، سواد تاریخی، حافظه جمعی، تاریخ‌مندی، جهان شبکه‌ای

مقدمه

آثار هنری در هر جامعه، به‌ویژه در جهان امروز، از سیاست‌های هنری نیز، تأثیر می‌پذیرد. در معنایی عمیق‌تر و وسیع‌تر، سیاست‌های هنری در هر جامعه‌ای نه فقط بر تولید و توزیع آثار هنری تأثیر می‌گذارند، بلکه در بازتولید معنا، هویت جمعی و فراموشی یا به‌یادآوری جمعی یا حافظه تاریخی، نیز نقش بنیادین دارند (Bennett, 1995: 87). هنر، از خلال بازنمایی روایت‌های تاریخی، آیین‌ها و احساسات جمعی، پیوندی میان گذشته و حال برقرار می‌کند که در فقدان سیاست‌گذاری همه‌جانبه، هوشمندانه و آگاهانه و همچنین مبتنی بر توجه به بسترهای تاریخی، منجر به گسست‌های فرهنگی و فراموشی هویت تاریخی خواهد شد (Assmann, 2011: 23). این مسئله در ایران امروز، به شکل برجسته‌ای نمود یافته است. جایی که هنر، علی‌رغم پیشینه غنی تمدنی و تنوع فرهنگی، در سال‌های اخیر با بحران معنا، مخاطب و اثربخشی اجتماعی روبرو شده است (Milani, 2017: 1).

پژوهش‌های متعددی به صورت مستقیم و غیرمستقیم، در زمینه سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران انجام شده است؛ اما اغلب آن‌ها تمرکز خود را بر چالش‌های ساختاری، ایدئولوژیکی یا اقتصادی محدود کرده‌اند؛ درحالی‌که یکی از مؤلفه‌های مغفول در تحلیل وضعیت کنونی هنر ایران، ناتوانی نهادهای سیاست‌گذار در بهره‌گیری از گذشته و در معنای صحیح، سواد تاریخی است. نوعی آگاهی تحلیلی-تفسیری از گذشته که امکان درک تحولات فرهنگی، بازشناسی روایت‌های تاریخی و فهم مناسبات قدرت در حافظه جمعی را فراهم می‌کند (Wineburg, 2001: 24). سواد تاریخی نه تنها به تربیت شهروندانی آگاه منجر می‌شود، بلکه در عرصه سیاست‌گذاری نیز، مبنایی برای تصمیم‌گیری فرهنگی مبتنی بر زمینه‌های تاریخی بومی فراهم می‌آورد (Seixas, 2006: 10).

سیاست‌گذاری هنری در ایران به‌گونه‌ای بوده که اغلب، هنر را یا در قالب ابزاری تبلیغاتی تقلیل داده یا آن را به‌عنوان پدیده‌ای لوکس و غیرضروری نادیده گرفته است. این رویکرد موجب شده تا بسیاری از پروژه‌های فرهنگی و هنری، نه از دل نیازهای تاریخی و فرهنگی جامعه، بلکه از بالا و با اتکاء به برداشت‌های ناکافی از گذشته طراحی شوند. به‌ویژه در مواجهه با عالم اجتماعی شبکه‌ای شدن فرهنگ‌ها (Castells, 2010: 401)، اهمیت بازاندیشی در سیاست‌های هنری و ریشه‌دار کردن آن‌ها در حافظه تاریخی مردم دوچندان می‌شود.

مسئله اصلی این مقاله، بررسی نسبت میان سیاست‌های هنری در ایران با سواد تاریخی نخبگان و

عموم مردم است. به بیان دیگر، این پژوهش می‌کوشد به این نکته توجه دهد که چگونه کم‌توجهی به سواد تاریخی در سیاست‌گذاری هنری، به خلق وضعیت کنونی در عرصه هنر انجامیده است و چه راهکارهایی برای پیوند مجدد میان هنر و حافظه تاریخی می‌توان پیشنهاد کرد. برای پاسخ به این پرسش از رویکردی بین‌رشته‌ای بهره گرفته شده که ترکیبی از نظریات مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی تاریخی و سیاست‌گذاری عمومی است (Hall, 1992: 185; Gramsci, 1971: 5).

هدف اصلی پژوهش، تحلیل ناهمخوانی سیاست‌های کلان هنری با آگاهی تاریخی جامعه ایرانی و ارائه راهکارهایی برای بازپیوند هنر و حافظه تاریخی است. پژوهش حاضر، با نگاهی ترکیبی به دو رویکرد توصیفی-تحلیلی و انتقادی-مفهومی، تلاش می‌کند نشان دهد که نادیده‌انگاری سواد تاریخی در سیاست‌گذاری هنری، چگونه به بازتولید گسست هویتی، بحران مشروعیت فرهنگی و بیگانگی آثار هنری از حافظه تاریخی منجر شده است.

بر مبنای آنچه گفته شد، پرسش اصلی این پژوهش چنین صورت‌بندی می‌شود: سیاست‌گذاری هنری در ایران، در غیاب یا ضعف سواد تاریخی، چگونه شکاف میان اسناد بالادستی سیاستی و بستر واقعی حافظه تاریخی جامعه یعنی همان «ناهم‌جواری ساختاری» و «ناهم‌زمانی تاریخی» را بازتولید کرده است و بازتعریف سیاست‌گذاری هنری بر مبنای گفت‌وگوی انتقادی با تاریخ چگونه می‌تواند این شکاف را ترمیم کند؟

این رویکرد تحلیلی، نه صرفاً در پی ارائه تصویری توصیفی از وضعیت موجود، بلکه در پی نقد ریشه‌ای جهت‌گیری‌های فرهنگی و پیشنهاد راهبردهای جایگزین بر مبنای فهم تاریخی-فرهنگی است. در ادامه مقاله، مفهوم سواد تاریخی تبیین خواهد شد و سپس راهکارهایی برای بازاندیشی در سیاست‌گذاری هنری ایران ارائه خواهد شد.

پیشینه پژوهش

مفهوم سواد تاریخی از مفاهیم نسبتاً نوظهور در مطالعات تاریخ و آموزش تاریخ است و به همین دلیل، سابقه پژوهشی آن در مقایسه با سایر حوزه‌های علوم اجتماعی محدودتر است. از سوی دیگر، بررسی نسبت سیاست‌گذاری هنر با سواد تاریخی نیز از موضوعات جدید به شمار می‌آید و تاکنون پژوهش مستقلی در ایران به آن اختصاص نیافته است. مطالعات انجام‌شده را می‌توان در دو دسته کلی شامل پژوهش‌های مرتبط با سواد تاریخی و پژوهش‌های مرتبط با سیاست‌گذاری فرهنگی و هنری طبقه‌بندی

کرد.

در حوزه سواد تاریخی، آخان^۱ (۲۰۲۱) در پژوهشی با عنوان «بررسی ادراکات سواد تاریخی معلمان مطالعات اجتماعی پیش از خدمت»، سطح ادراک سواد تاریخی ۱۳۴ دانشجو-معلم دانشگاه آکدنیز ترکیه را بررسی کرد. یافته‌های پژوهش نشان داد که سطح سواد تاریخی پاسخگویان بالا بوده و عواملی همچون میزان تحصیلات مادر و تماشای فیلم‌های تاریخی بر آن تأثیر مثبت دارند؛ درحالی‌که متغیرهایی مانند جنسیت، پایه تحصیلی، تحصیلات پدر، مطالعه کتاب‌های تاریخی و شایستگی معلمان تفاوت معناداری در سطح سواد تاریخی ایجاد نکرده‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که تجربه‌های فرهنگی، به‌ویژه مواجهه با آثار تاریخی، می‌تواند در ارتقای سواد تاریخی نقش مؤثری ایفا کند.

در ادامه این مطالعات، متزگر^۲ (۲۰۰۷) در مقاله «تعلیم و تربیت و فیلم بلند تاریخی: به سوی سواد تاریخی» به بررسی ظرفیت فیلم‌های داستانی تاریخی در پرورش سواد تاریخی پرداخت. وی پنج مؤلفه اصلی سواد تاریخی، شامل دانش تاریخی، تحلیل روایت، درک زمینه تاریخی و فرهنگی، همدلی تاریخی و پرهیز از حال‌گرایی را مبنای تحلیل خود قرار داد و نتیجه گرفت که فیلم‌های تاریخی، در صورت استفاده آگاهانه، می‌توانند ابزار مؤثری برای تقویت سواد تاریخی باشند. این پژوهش اهمیت آثار هنری را در شکل‌دهی به فهم تاریخی مخاطبان برجسته می‌کند.

همچنین روزنزوایگ^۳ و همکاران (۱۹۹۸) در کتاب «حضور گذشته: کاربردهای رایج تاریخ در زندگی آمریکایی» نشان دادند که ۸۱ درصد پاسخگویان در یک سال گذشته دست‌کم یک فیلم یا برنامه تلویزیونی تاریخی مشاهده کرده‌اند. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که فیلم‌ها و دیگر محصولات فرهنگی، یکی از مهم‌ترین منابع مواجهه عمومی با تاریخ محسوب می‌شوند و از این رو، کیفیت بازنمایی گذشته در این آثار می‌تواند بر شکل‌گیری ادراک تاریخی جامعه، به‌ویژه نسل جوان، تأثیر قابل توجهی داشته باشد.

در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی و هنری، شهرام‌نیا و چلمقانی (۱۳۹۰) در مقاله «سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران دوران اصلاحات از منظر انتقادی»، با تکیه بر رویکرد جامعه‌شناسی انتقادی هنر، رابطه میان ساخت سیاسی دولت و سیاست‌گذاری فرهنگی در دوره اصلاحات را بررسی کردند. یافته‌های آنان

1. Osman Akhan

2. Metzger

3. Rosenzweig

نشان می‌دهد که میزان مداخله دولت در عرصه فرهنگ و هنر، نقش تعیین‌کننده‌ای در استقلال هنر، تولیدات هنری و تحولات فرهنگی جامعه دارد و بر کارکرد انتقادی هنر تأثیر می‌گذارد.

خالق‌پناه و سنایی (۱۳۹۹) نیز در مقاله «مدرنیته و صورت‌بندی گفتمانی سیاست فرهنگی: تحلیل گفتمان سیاست فرهنگی دولتی در ایران»، با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان لاکلائو^۱ و موفه^۲، سیر تحول سیاست فرهنگی ایران از دوره مشروطه تا جمهوری اسلامی را واکاوی کردند. نتایج پژوهش آنان نشان داد که در همه این دوره‌ها، «دولت» به‌عنوان دال مرکزی گفتمان سیاست فرهنگی، نقش محوری در صورت‌بندی و بازتولید سیاست فرهنگی داشته است؛ به‌گونه‌ای که در هر دوره، از طریق بازتعریف هویت ملی، الگوی خاصی از سیاست فرهنگی شکل گرفته و بازتولید شده است.

همچنین قلیچ و فاضلی (۱۳۹۳) در کتاب «نگرشی نو به سیاست فرهنگی: سیاست فرهنگی از دیدگاه مطالعات فرهنگی»، با نقد رویکردهای سنتی، سیاست فرهنگی را صرفاً محصول مداخله دولت ندانسته و آن را عرصه‌ای برای تولید معنا، بازنمایی، هویت و روابط قدرت معرفی می‌کنند. آنان با تأکید بر رویکرد مطالعات فرهنگی، نقش کنشگران اجتماعی و فرآیندهای فرهنگی را در شکل‌گیری سیاست‌های فرهنگی برجسته ساخته‌اند.

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات انجام‌شده عمدتاً در یکی از دو حوزه سواد تاریخی یا سیاست‌گذاری فرهنگی و هنری متمرکز بوده‌اند. پژوهش‌های حوزه سواد تاریخی، بیشتر به آموزش تاریخ، ادراک تاریخی یا نقش رسانه‌ها و فیلم‌های تاریخی در شکل‌دهی فهم گذشته پرداخته‌اند؛ در مقابل، مطالعات سیاست‌گذاری فرهنگی نیز عمدتاً رابطه دولت، فرهنگ و هنر را از منظر جامعه‌شناسی هنر، تحلیل گفتمان یا مطالعات فرهنگی بررسی کرده‌اند. با وجود ارزش این پژوهش‌ها، تاکنون مطالعه‌ای که سیاست‌گذاری هنر را با اتکا به مفهوم سواد تاریخی مورد ارزیابی و نقد قرار دهد، مشاهده نمی‌شود. از این رو، پژوهش حاضر با پیوند دادن ادبیات سواد تاریخی و سیاست‌گذاری هنر، درصدد ارائه چهارچوبی انتقادی برای تحلیل سیاست‌گذاری هنر در ایران و تبیین نقش آن در شکل‌دهی به فهم تاریخی جامعه است.

مبانی نظری پژوهش

1. Ernesto Laclau
2. Chantal Mouffe

پیش از ورود به تحلیل تجربی سیاست‌گذاری هنری در ایران، لازم است چهارچوب مفهومی پژوهش تبیین شود. مبانی نظری این پژوهش بر دو رکن اصلی استوار است: نخست، خوانش آلن تورن از فرهنگ و جامعه، که سیاست فرهنگی را نه مجموعه‌ای از تصمیمات اداری بلکه میدان نزاعی برای تعریف معنا و هویت جمعی می‌داند؛ دوم، مفهوم سواد تاریخی، به‌عنوان توانایی انتقادی کنشگران برای تفسیر گذشته و پیوند آن با حال. در ادامه، پس از طرح نسبت کلی هنر و سیاست، چهارچوب نظری تورن معرفی می‌شود، سپس مفهوم سواد تاریخی و پیوند دیالکتیکی آن با حافظه جمعی تبیین می‌شود و در پایان توضیح داده می‌شود که چرا این چهارچوب برای تحلیل مسئله پژوهش حاضر مناسب است.

۱- نسبت هنر و سیاست: نگاهی مقدماتی

رابطه میان هنر و سیاست چندوجهی است. هنر می‌تواند با حمایت از دیدگاه‌های سیاسی فعلی، به گفتمان سیاسی کمک کند. هرچند اغلب اوقات، هنر شکلی برهم‌زننده است که به‌عنوان ابزاری برای تغییر واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی موجود عمل می‌کند. هنر می‌تواند به مسائل سیاسی خاصی پردازد یا ساختارهای اجتماعی مختلف را دوباره تفسیر کند؛ برای مثال، می‌تواند توازن قدرت‌های مختلف در جامعه را آشکار کند و درک‌های متفاوتی از رویدادهای خاص ارائه دهد. هر کاری که امروز انجام می‌دهیم در نهایت به تاریخ تبدیل خواهد شد و هنر می‌تواند به‌عنوان راهی برای حفظ رویدادهای مهم تاریخی عمل کند.

۲- چهارچوب نظری تورن: جامعه‌گرایی فرهنگی و تولید معنا

بخشی از مبانی نظری پژوهش حاضر، بر خوانشی با نگاه آلن تورن از جامعه، فرهنگ و تاریخ استوار است. جایی که سیاست‌های فرهنگی نه فقط به‌عنوان مجموعه‌ای از مقررات و تصمیمات دولتی، بلکه به‌مثابه میدان نزاع میان کنشگران اجتماعی برای تعریف مشروع از معنا، هویت و آینده جامعه تحلیل می‌شوند (Touraine, 1971: 145). تورن در اثر کلاسیک خود به‌نام «جامعه پسا صنعتی»، معتقد است که جامعه مدرن دیگر تنها بر پایه تولید اقتصادی تعریف نمی‌شود؛ بلکه فرایند تولید معنا به مرکز ثقل کنش اجتماعی تبدیل شده است. او بر این باور است که فرهنگ، نه بازتابی از ساختار اجتماعی، بلکه صحنه‌ای برای نزاع و کنش است (Touraine, 1971: 120). از این منظر، هنر نیز بخشی از نظام تولید معناست و نمی‌توان آن را صرفاً در چهارچوب سلیقه یا زیبایی‌شناسی تحلیل کرد؛ بلکه باید آن را در بستر منازعه فرهنگی و تاریخ اجتماعی قرار داد.

تورن، با ارائه مفهوم جامعه‌گرایی، راهی برای فهم بهتر پیوند میان کنشگران، نهادها و تاریخ ارائه

می‌دهد. به عقیده او، هر کنش اجتماعی معنا و هدفی دارد که در چهارچوب تقابل با ساختارهای قدرت و حافظه تاریخی قابل تحلیل است (Touraine, 1981: 75). در این جاست که ظرفیت مفهوم «سواد تاریخی» به عنوان توانایی کنشگران برای فهم و تفسیر گذشته و استفاده از آن در ساختن آینده، می‌تواند نقشی محوری در هم‌زیستی با نظریه تورن حضور یابد.

۳- سواد تاریخی به مثابه ظرفیت انتقادی

سواد تاریخی صرفاً به معنای انباشت اطلاعات از گذشته نیست؛ بلکه مهارتی شناختی و انتقادی است که به فرد امکان می‌دهد روایت‌های مختلف تاریخی را تحلیل، ارزیابی و درک کند (Lowenthal, 1999: 53). سواد تاریخی به کنشگران این امکان را می‌دهد که با اتخاذ رویکردی انتقادی نسبت به روایت‌های رسمی و غالب، لایه‌های پنهان قدرت و ایدئولوژی را در آن‌ها شناسایی کنند. بسیاری از روایت‌های تاریخی، به‌ویژه آن‌هایی که توسط نهادهای دولتی یا گروه‌های مسلط ارائه می‌شوند، تمایل به حذف یا به‌حاشیه‌راندن تجربیات و صداها و گروه‌های فرودست دارند.

این‌گونه، با توانمندسازی افراد برای جست‌وجوی منابع جایگزین و تحلیل تطبیقی روایت‌ها، سواد تاریخی به واکاوی و چالش‌کشیدن این حافظه‌های تحریف‌شده کمک می‌کند. این فرایند نه تنها به بازاندیشی در گذشته می‌انجامد؛ بلکه می‌تواند به شکل‌گیری روایت‌های بدیل و فراگیرتری از تاریخ کمک کند که صداها و بیشتری را در بر گیرند (Taylor, 2003: 23). پس سواد تاریخی صرفاً واکنشی نیست؛ بلکه کنشی فعال در تولید حافظه جمعی است و پیامدهای مستقیمی بر آن دارد.

۴- پیوند دیالکتیکی سواد تاریخی و حافظه جمعی

حافظه جمعی، همان‌طور که موریس هالباکس^۱ و پس از او دیگر نظریه‌پردازانی مانند یان آسمان^۲ و آلیدا آسمان^۳ مطرح کرده‌اند، نه یک صندوقچه ثابت از خاطرات، بلکه فرایندی پویا و منازعه‌آمیز است که همواره در حال بازتولید و بازتفسیر است. تیلور نیز معتقد است (پیشین: ۷۵) درحالی که سواد تاریخی به شکل‌گیری حافظه جمعی کمک می‌کند، حافظه جمعی نیز به نوبه خود بستر و منبعی غنی برای توسعه سواد تاریخی فراهم می‌آورد. خاطرات جمعی، بناها، اسناد، جشن‌ها، مناسک و حتی سکوت‌ها و فراموشی‌ها، همگی اجزایی از حافظه جمعی‌اند که می‌توانند مواد خام برای تحلیل تاریخی را فراهم

1. Maurice Halbwachs

2. Jan Assmann

3. Aleida Assmann

آورند.

کنشگرانی که از سواد تاریخی بالاتری برخوردارند، نه تنها توانایی درک پیچیدگی‌های تاریخی را دارند؛ بلکه قادرند با طرح پرسش‌های جدید، کشف منابع تازه و پیوند دادن گذشته به حال، به خلق تفاسیر نوین از تاریخ بپردازند. این کنشگری فعال می‌تواند از طریق فعالیت‌های مدنی، پروژه‌های تاریخ شفاهی، هنر و آموزش رسمی و غیررسمی صورت پذیرد و به غنای حافظه جمعی جامعه کمک کند. در چهارچوب نظریه تورن، این توانایی در تولید حافظه‌ای فعال و انتقادی، بخشی جدایی‌ناپذیر از ظرفیت جامعه‌گرایی برای ساختن آینده‌ای خودآگاهانه است.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان پیوند دیالکتیکی میان سواد تاریخی و حافظه جمعی را در اندیشه تورن برقرار کرد؛ چراکه هر یک، دیگری را تحت تأثیر قرار داده و تکمیل می‌کند. جامعه‌گرایی، به عنوان ظرفیت یک جامعه برای ساختن تاریخ خود، نیازمند هر دو مؤلفه مذکور است. از یک طرف، سواد تاریخی زیاد، کنشگران را قادر می‌سازد تا نسبت به حافظه جمعی خود آگاهی یابند، آن را مورد نقد قرار دهند و در صورت لزوم، به بازتولید یا تغییر آن کمک کنند؛ این توانمندی برای مقابله با روایت‌های تاریخ‌ساز تحمیلی که ممکن است قدرت‌های سیاسی آن‌ها را به نفع خود دستکاری کنند، حیاتی است. از طرف دیگر، پویایی تحول اجتماعی اغلب با تغییر در حافظه جمعی و توسعه سواد تاریخی همراه است؛ زمانی که جامعه‌ای به دلیل بحران‌ها یا چالش‌ها نیاز به بازاندیشی در هویت و مسیر خود پیدا می‌کند، سواد تاریخی، نقش کلیدی در بازخوانی گذشته و خلق روایت‌های جدیدی ایفا می‌کند که می‌تواند به اجماع برای آینده‌ای متفاوت منجر شود. در واقع، فهم هنر بدون درک نحوه مواجهه آن با روایت‌های تاریخی و قدرت سیاسی، از دید تورن ناقص خواهد بود.

۵- کنشگری تاریخی و سیاست فرهنگی در اندیشه آلن تورن

پرسش محوری تورن این است که «چه کسی جامعه را می‌سازد؟»^۱ و پاسخ او بر کنشگرانی استوار است که با آگاهی از گذشته، در ساختن آینده مداخله می‌کنند (Touraine, 1995:150-180). این دیدگاه، در تضاد با نظریه‌هایی است که فرهنگ را فقط امری تابع ساختار صرف می‌دانند. از نگاه او، اگر کنشگر اعم از هنرمند، روشنفکر یا شهروند از حافظه تاریخی تهی باشد، نه تنها نمی‌تواند در برابر قدرت مقاومت کند، بلکه به ابزاری در دست سیاست‌های کنترل‌گر بدل خواهد شد (Touraine, 2000: 135). در زمینه سیاست‌گذاری فرهنگی، تورن بر نقش اساسی نهادهای مدنی، آموزش و نظام‌های رسانه‌ای

1. Who is the subject of society?

در پرورش توانایی کنشگران برای تولید معنا تأکید دارد. قدرت سیاسی و سرمایه‌داری می‌توانند هنر را، به‌عنوان یکی از اشکال عالی تولید معنا، همواره در معرض خطر مصادره قرار دهند؛ بنابراین، سیاست فرهنگی باید از پایین و بر اساس توانمندسازی تاریخی و فرهنگی مردم، نه به‌صورت بالا‌به‌پایین و دستورمحمور، طراحی شود (Touraine, 1988:90-110). نظریهٔ کنش تورن، با تأکید بر آگاهی تاریخی، به‌خوبی نشان می‌دهد که بی‌توجهی به سواد تاریخی در سیاست‌گذاری هنری، منجر به فروپاشی ظرفیت فرهنگی و تضعیف هویت ملی می‌شود. از این‌رو، در پژوهش حاضر از چهارچوب نظری تورن برای تحلیل نسبت میان سیاست‌های هنری ایران و سواد تاریخی بهره گرفته می‌شود؛ زیرا این چهارچوب امکان درک پویایی قدرت، معنا و کنش را در بستر تاریخی فراهم می‌کند.

روش پژوهش

مقاله حاضر برای پاسخ به پرسش پژوهش، به روش کتابخانه‌ای و با رویکردی تحلیلی-انتقادی انجام شده و در زمرهٔ مطالعات نظری سیاست‌گذاری هنری قرار می‌گیرد. روش تحلیل بر پایهٔ استدلال نظری، تفسیر مفهومی و تحلیل متون و اسناد موجود استوار است؛ این روش امکان بررسی ساختار مفهومی سیاست‌گذاری را در تقاطع نظریه‌های فرهنگی و تاریخی فراهم می‌کند. واکاوی مقاله بر دو سطح متمرکز است: نخست، تحلیل سیاست‌های هنری رسمی در جمهوری اسلامی ایران؛ دوم، بررسی مفهومی-نظری وضعیت حافظهٔ تاریخی و ظرفیت‌های فرهنگی جامعه در مواجهه با این سیاست‌ها.

منابع مورد استفاده در گردآوری داده‌ها شامل اسناد سیاست‌گذاری فرهنگی و هنری کشور، منابع نظری و مفهومی مرتبط با سواد تاریخی، حافظهٔ فرهنگی و جامعه‌شناسی هنر، آثار پژوهشگران برجسته در این حوزه از جمله پیر نورا^۱، یان آسمان^۲، آلن تورن^۳ و استوارت هال^۴ و نیز متون تحلیلی، کتاب‌ها و مقالات تخصصی منتشرشده در مجلات علمی معتبر فارسی و انگلیسی مرتبط با موضوع پژوهش است. تحلیل این منابع به‌صورت تحلیل محتوای کیفی و مقوله‌بندی‌شده انجام شده است و بر استخراج مفاهیم کلیدی، شناسایی مضامین پنهان در سیاست‌گذاری و بررسی شیوه‌های مواجههٔ سیاست‌های رسمی با تاریخ و هویت فرهنگی تأکید دارد. چهارچوب نظری تورن مبنای این مقوله‌بندی قرار گرفته و تمرکز

1. Pierre Nora
2. Jan Assmann
3. Alain Touraine
4. Stuart Hall

تحلیل را بر نقش کنشگران فرهنگی، منازعه بر سر معنا و مفهوم جامعه‌گرایی فرهنگی استوار کرده است. اعتبار علمی پژوهش بر مبنای انسجام نظری و جامعیت منابع انتخاب‌شده، سنجیده می‌شود؛ تلاش شده منابع از تنوع مفهومی، نظری و تاریخی کافی برخوردار باشند و پیوند نظریه با تحلیل‌های عینی در انتخاب و تفسیر منابع رعایت شود. محدودیت اصلی پژوهش آن است که به دلیل رویکرد کتابخانه‌ای، امکان بررسی میدانی دیدگاه‌های هنرمندان یا سیاست‌گذاران فراهم نبوده است؛ این خلأ می‌تواند در پژوهش‌های آینده با مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته، تحلیل گفت‌وگوهای سیاستی یا تحلیل گفتمان رسانه‌ای جبران شود.

یافته‌های پژوهش

سیاست‌گذاری هنری در ایران، به‌ویژه در چهار دهه اخیر، با چالش‌های ساختاری عمیقی روبه‌رو بوده است که بخشی از آن، ریشه در غفلت از «سواد تاریخی» به مثابه زیربنای تولید معنا دارد. سواد تاریخی، به‌عنوان توانایی تفسیر انتقادی گذشته و ارتباط آن با اکنون (Wineburg, 2001: 120)، نه تنها سازکار فهم تحولات فرهنگی، بلکه شرط ضروری برای سیاست‌گذاری هنری پایدار است (Seixas, 2006). (145) با این حال، سیاست‌های فرهنگی ایران غالباً یا تاریخ را به ابزار مشروعیت‌سازی تقلیل داده‌اند (Assmann, 2011: 225) یا با نادیده گرفتن پیچیدگی‌های حافظه جمعی، هنر را از نقش اجتماعی آن تهی کرده‌اند (Touraine, 1995: 150-180).

این مقاله با روش تحلیلی-انتقادی و با تکیه بر چهارچوب نظریه «جامعه‌گرایی فرهنگی» تورن (۱۹۸۱)، پنج شکاف کلیدی را در سیاست‌گذاری هنری ایران بررسی می‌کند: گسست از روایت‌های چندصدایی، ضعف نظام آموزشی در پرورش سواد تاریخی، سیاست‌های بی‌زمان، انحصار حافظه تاریخی توسط گفتمان رسمی و ناتوانی در بهره‌گیری از فناوری‌های نوین برای بازتولید معنا. یافته‌ها نشان می‌دهد که ترمیم این شکاف‌ها مستلزم بازتعریف سیاست‌گذاری بر مبنای گفت‌وگوی انتقادی با تاریخ و تقویت نهادهای مدنی حافظه‌ساز است.

سیاست‌گذاری هنری فاقد پشتوانه تاریخی

در تحلیل رابطه میان سیاست‌گذاری فرهنگی و شکل‌گیری سواد تاریخی در جامعه، ملاحظه می‌شود که سیاست‌های هنری غالباً به تقلیل روایت‌های تاریخی به گفتمان‌های ایدئولوژیک تمایل داشته‌اند، بدون

آنکه پیوندی ارگانیک با حافظه جمعی مردم برقرار سازند. این رویکرد به‌ویژه در بازنمایی یک‌سویه تاریخ انقلاب اسلامی در سینما مشهود است؛ جایی که نه تنها رگه‌های پنهان گفتمان‌های رقیب فرصت بروز نمی‌یابند؛ بلکه حتی گفتمان اصلی نیز به صورتی محو و غیرشفاف مطرح می‌شود. این وضعیت در جهانی که به دلیل ماهیت لغزنده و خارج از کنترل خود، مرزهای دوگانگی‌ها (مانند قدرت حکومت و قدرت جامعه) مخدوش شده و جزئیات رویدادهای تاریخی در حافظه افراد جامعه ممکن است با واقعیت منطبق نباشد، پیچیدگی فزاینده‌ای می‌یابد. در چنین بستری، نادیده گرفتن تنوع روایت‌های تاریخی، نظیر تجربیات زنان، اقلیت‌های سیاسی یا جنبش‌های اجتماعی، به محدود شدن هنر به بازتولید صرف روایت‌های رسمی منجر شده است.

این تقابل میان روایت رسمی و حافظه جمعی، در نتایج پیمایش «سنجش سواد تاریخی مردم تهران»^۱ به وضوح منعکس می‌شود. در این پژوهش، درحالی‌که رخدادهایی چون انقلاب اسلامی، ملی شدن صنعت نفت و انقلاب مشروطه به ترتیب به عنوان مهم‌ترین وقایع تاریخ معاصر ایران در حافظه مردم تهران ثبت شده‌اند که نشان‌دهنده موفقیت سیاست یادآوری و فراموشی در برجسته‌سازی این رویدادها است؛ اما در عین حال ظرفیت تحلیلی طی سؤال‌های مطرح شده، مشاهده نمی‌شود. میان واقعیت تاریخی و تطبیق آن در پاسخ پاسخ‌گویان شکاف دیده می‌شود.

گسست از سواد تاریخی در نظام آموزشی و رسانه‌ای

نظام آموزشی به جای پرورش «سواد تاریخی» یعنی توانایی تفسیر انتقادی گذشته، بر حفظ کردن وقایع تاریخی متمرکز است. این رویکرد، هنرمندان و سیاست‌گذاران را از ابزارهای تحلیلی لازم برای درک پیچیدگی‌های تاریخ ایران محروم می‌کند. از سوی دیگر، رسانه‌های رسمی نیز به جای گفت‌وگوی انتقادی با تاریخ، تنها به ترویج روایات تک‌بعدی می‌پردازند. این در حالی است که در جهان امروز با محوریت شبکه‌های اطلاعاتی، بسط و گسترش روایت‌های شبکه‌ای از اهمیت زیادی برخوردار است. سنجش سواد تاریخی مردم تهران نشان داده است برخلاف رسانه‌های رسمی و یا رسانه‌های گروهی، استفاده از فناوری‌های جدید و رسانه‌های جدید شامل شبکه‌های اجتماعی موقعیت مناسبی برای تقویت

۱. یافته‌های پیمایش بخشی از رساله دکتری با عنوان «وضعیت سواد تاریخی مردم تهران» است که در دانشگاه تهران سال ۱۳۹۳ دفاع شده است.

سواد تاریخی مردم ایران است. البته بدون شک نباید ظرفیت رسانه‌های گروهی را نادیده گرفت و یا رسانه‌ای چون سینما را در نظر نداشت؛ بلکه به دلیل سرعت بالای تولید محتوا در شبکه‌های اجتماعی مجازی انتظار تأثیرگذاری بیشتری از این حوزه می‌رود. به‌عنوان نمونه، ظرفیتی چون پادکست‌ها که ممکن است در نگاه نخست به‌نظر نیاید یا به دلایلی رسانه مناسبی برای آموزش تاریخ نیست. یافته‌های پیمایش مذکور نشان داد که مردم تهران و به‌ویژه جوانان از چنین رسانه‌هایی استقبال می‌کنند. این درحالی بود که بخش عمده پاسخگویان مطالب کتاب‌های درسی تاریخی خود را به یاد نمی‌آوردند.

سیاست‌های هنری بی‌زمان و بی‌مکان

بسیاری از سیاست‌های مصوب هنری، بدون توجه به تحولات اجتماعی دهه‌های اخیر مثل شبکه‌ای شدن جهان و به تبع آن فرهنگ، جهانی شدن و تغییر ارزش‌های نسل جوان طراحی شده‌اند. اسناد سیاستی غالباً فاقد بازه‌های مشخص برای بازنگری هستند، گویی در فضایی «بی‌زمان» نوشته شده‌اند. این امر مانع از انطباق سیاست‌ها با تحولات تاریخی می‌شود.

حافظه جمعی به مثابه میدان نزاع

دولت با مصادره نمادهای تاریخی (مانند چهره‌های ملی یا رویدادهای کلیدی)، امکان گفت‌وگوی عمومی درباره گذشته را محدود کرده است. این امر هنر را از نقش «تفسیرگر تاریخ» به «مبلغ تاریخ رسمی» تبدیل کرده است. هنرمندانی که به بازخوانی انتقادی تاریخ می‌پردازند، مثل بازنمایی جنگ ایران و عراق و یا دوران پهلوی از دید غیررسمی، امکان بروز جدی ندارند. یک نمونه دیگر در نتایج پیمایش سنجش سواد تاریخی مردم تهران، منعکس شده است. از پاسخگویان سؤال شد «پادشاه دوران مشروطه چه کسی بوده است؟» و انتظار می‌رفت با توجه به تبلیغات مختلف در این خصوص و آموزش‌های رسمی و غیررسمی، پاسخگویان زیادی به پاسخ درست اشاره کنند. اما فقط حدود یک سوم پاسخگویان، پادشاه دوران مشروطه را به درستی به خاطر داشته‌اند.

غفلت از سواد تاریخی به مثابه زیرساخت توسعه فرهنگی

در عصر دیجیتال، سواد تاریخی نه فقط شامل دانستن گذشته، بلکه توانایی «ارتباط دادن» آن با حال است. سیاست‌گذاران ایرانی نتوانسته‌اند از ظرفیت‌های اینترنت، برای تقویت حافظه تاریخی استفاده کنند.

پروژه‌های فرهنگی مبتنی بر سواد تاریخی (مثل آرشیوهای دیجیتال یا مستندهای تعاملی) معمولاً بودجه کافی دریافت نمی‌کنند، زیرا در اولویت‌های کوتاه‌مدت سیاستی جای ندارند. سیاست‌های هنری ایران، با غفلت از سواد تاریخی، نه تنها مانع از شکل‌گیری هویت فرهنگی پایدار شده‌اند، بلکه هنر را به عرصه‌ای بی‌ثمر برای گفت‌وگوی ملی تبدیل کرده‌اند. راه برون‌رفت، بازتعریف سیاست‌گذاری بر مبنای سه اصل پیشنهاد می‌شود:

۱- تولید مشارکتی معنا از دل تاریخ، در گفت‌وگوی هنرمندان و جامعه با گذشته، به جای تحمیل معنا از بالا؛

۲- تقویت نهادهای مدنی حافظه‌ساز مانند آرشیوهای مستقل و یا رسانه‌های مشارکتی؛

۳- گنجاندن سواد تاریخی در نظام آموزشی به عنوان مهارتی برای «اندیشیدن تاریخی».

چرا که جامعه‌ای که نتواند گذشته خود را تفسیر کند، آینده‌اش را نیز نمی‌سازد؛ تنها آن را تقلید می‌کند. در همین راستا، این مقاله «مدل چرخشی حافظه هنری» را به عنوان چهارچوبی نظری برای تحلیل رابطه پویا میان تولیدات هنری، حافظه جمعی و سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران پیشنهاد می‌دهد. این مدل، فرایند مذکور را در پنج مرحله به هم پیوسته توصیف می‌کند:

۱- تولید هنری متأثر از تجربه تاریخی زیسته، جایی که اثر هنری از دل حافظه و روایت‌های در دسترس کنشگر شکل می‌گیرد.

۲- بازنمایی و روایت‌سازی، که در آن اثر هنری تجربه تاریخی را به صورت روایتی قابل انتقال صورت‌بندی می‌کند.

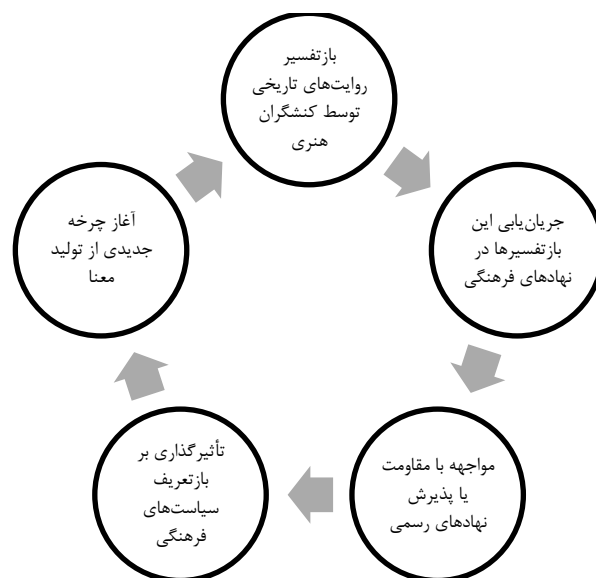
۳- مواجهه نهادی، مرحله‌ای که نهادهای رسمی و غیررسمی با گزینش، حمایت، سانسور یا حذف بخش‌هایی از این روایت، آن را فیلتر می‌کنند.

۴- رسوب در حافظه جمعی، جایی که نسخه فیلترشده روایت در آگاهی عمومی ته‌نشین می‌شود و بخشی از سواد تاریخی جامعه را می‌سازد.

۵- بازخورد به سیاست‌گذاری، مرحله‌ای که این حافظه رسوب‌یافته، آگاهانه یا ناخودآگاه، اسناد و تصمیمات سیاستی بعدی را شکل می‌دهد، از آنجا دوباره به تولید هنری تازه می‌رسد و چرخه را تکرار می‌کند.

مزیت اصلی این مدل، توجه هم‌زمان به سه عنصر کلیدی است: نقش فعال هنرمندان به عنوان کنشگران فرهنگی، تعامل پیچیده نهادهای رسمی و غیررسمی و ماهیت چرخشی و تکاملی حافظه

جمعی. این چهارچوب به‌ویژه برای شرایط ایران، با به‌رسمیت‌شناختن تکرر روایت‌های تاریخی، توجه به تنش میان عناصر بومی و جهانی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های هنر مردمی و شفاهی، طراحی شده است. توسعه کامل‌تر این مدل به‌ویژه تدقیق سازکارهای مرحله سوم و نقش فناوری‌های دیجیتال در تسریع چرخه می‌تواند موضوع پژوهش‌های آتی باشد.



مدل چرخشی حافظه هنری؛ از تولید هنری تا بازخورد سیاست‌گذاری

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر با تحلیل نسبت میان سیاست‌گذاری هنری و سواد تاریخی در ایران نشان داد که غفلت از نقش تحلیلی و انتقادی تاریخ، ریشه اصلی شکاف میان اسناد بالادستی سیاست‌گذاری و بستر واقعی جامعه است. این شکاف را می‌توان در چارچوب دو مفهوم «ناهم‌جوری ساختاری» و «ناهم‌زمانی تاریخی» که در آغاز مقاله به‌عنوان مسئله پژوهش مطرح شدند، تبیین کرد. یافته‌ها، در پاسخ به پرسش محوری پژوهش، نشان دادند که این غفلت در پنج سطح بازتولید می‌شود: تقلیل تاریخ به روایتی تک‌صدایی و ابزاری، غلبه حفظ‌محوری بر تفکر تاریخی در نظام آموزشی، ایستایی و بی‌زمانی اسناد

سیاستی، انحصار حافظه جمعی توسط گفتمان رسمی و ناتوانی در به‌کارگیری فناوری‌های نوین برای بازتولید معنا.

این پنج سطح، در نگاه نخست، پنج مسئله مجزا به نظر می‌رسند؛ اما تحلیل بر مبنای چهارچوب تورن و مدل چرخشی حافظه هنری معرفی شده در بخش یافته‌ها، نشان می‌دهد که هر پنج، از یک ریشه واحد سرچشمه می‌گیرند: نبود سواد تاریخی به‌عنوان توانایی کنشگران برای فهم، نقد و بازتفسیر گذشته. جایی که سیاست‌گذار فاقد این توانایی است، تاریخ نه به‌مثابه منبعی زنده برای گفت‌وگو، بلکه به‌مثابه ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به تصمیمات از پیش گرفته‌شده به کار می‌رود؛ این دقیقاً همان مکانیسمی است که تک‌صدایی روایت رسمی و انحصار حافظه جمعی توسط گفتمان دولتی را توضیح می‌دهد. به همین ترتیب، نظام آموزشی‌ای که سواد تاریخی را به‌جای مهارت تحلیلی به حفظ وقایع فرومی‌کاهد، عملاً نسلی از کنشگران فرهنگی تربیت می‌کند که ابزار مفهومی لازم برای مطالبه سیاست‌گذاری متفاوت را ندارند و از همین رهگذر است که اسناد سیاستی می‌توانند سال‌ها بدون بازنگری در انقطاع از تحولات اجتماعی باقی بمانند. سرانجام، ناتوانی در استفاده از فناوری‌های نوین برای بازتولید حافظه نیز نه یک کاستی فنی صرف، بلکه پیامد همان غیاب سواد تاریخی در سطح سیاست‌گذاری است: در چرخه پیشنهادی این پژوهش، وقتی مرحله رسوب و بازخورد حافظه به سیاست‌گذاری از پشتوانه تاریخی تهی باشد، بودجه و اولویت برای آرشیوهای تعاملی یا پروژه‌های حافظه دیجیتال نیز معنایی نمی‌یابد. به این ترتیب، آنچه در ظاهر پنج چالش مستقل می‌نمود، در واقع تجلی‌های گوناگون یک کمبود بنیادین‌اند: غیاب سواد تاریخی به‌عنوان زیرساخت معرفتی سیاست‌گذاری هنری.

بر این اساس، ترمیم این شکاف در گرو سه اقدام به‌هم‌پیوسته است: گذار از روایت تحمیلی به گفت‌وگوی چندصدایی با تاریخ، بازتعریف سواد تاریخی به‌عنوان مهارتی آموزشی در کنار دانش محتوایی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های دیجیتال برای بیرون‌آوردن حافظه جمعی از انحصار نهادهای رسمی. در نهایت، آنچه این پژوهش تلاش کرد نشان دهد این است که توسعه فرهنگی پایدار بدون سواد تاریخی ممکن نیست: جامعه‌ای که نتواند گذشته خود را تفسیر کند، قادر به ساختن آینده‌ای مستقل هم نخواهد بود.

منابع

- خالق پناه، کمال و سنائی، علی. (۱۳۹۹). مدرنیته و صورت‌بندی گفتمانی سیاست فرهنگی: تحلیل گفتمان سیاست فرهنگی دولتی در ایران (۱۳۸۵ هـ. ش. تا به امروز). جامعه‌شناسی کاربردی، ۳۱(۳)، ۷۴-۵۷.
- روح‌الامین، زهرا سادات (۱۴۰۳)، «سنجش وضعیت سواد تاریخی مردم تهران». پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی، تهران، ایران.
- شهرام‌نیا، امیرمسعود و چلمقانی، مرضیه. (۱۳۹۰). سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران دوره اصلاحات از منظر انتقادی، مجله علمی تخصصی پژوهش‌های سیاسی، سال اول، شماره دوم، ۲۴-۹.
- قلیچ، مرتضی و فاضلی، نعمت‌الله. (۱۳۹۳). نگرشی نو به سیاست فرهنگی: سیاست فرهنگی از دیدگاه مطالعات فرهنگی. تهران: مؤسسه تیسرا ساغر مهر.
- Akhan, O., & Çiçek, S. (2021). *An examination of historical literacy perceptions of social studies preservice teachers in terms of various variables*. Higher Education Studies, 11(2). Canadian Center of Science and Education.
- Assmann, J. (2011). *Cultural memory and early civilization: Writing, remembrance, and political imagination*. Cambridge University Press.
- Bennett, T. (1995). *The birth of the museum: History, theory, politics*. Routledge.
- Castells, M. (2010). *The rise of the network society* (2nd ed.). Wiley-Blackwell.
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the prison notebooks* (Q. Hoare & G. Nowell Smith, Eds. & Trans.). International Publishers.
- Halbwachs, M. ([1926] 1950). *The collective memory* (F. J. Ditter & V. Y. Ditter, Trans.). Harper Colophon Books.
- Hall, S. (1992). The question of cultural identity. In S. Hall, D. Held, & T. McGrew (Eds.), *Modernity and its futures* (pp. 273-316). Polity Press.
- Lowenthal, D. (1999). *The past is a foreign country*. Cambridge University Press.
- Metzger, S. A. (2007). Pedagogy and the historical feature film: Toward historical literacy. *Film & History: An Interdisciplinary Journal of Film and Television Studies*, 37(2), 67-75. <https://doi.org/10.1353/flm.2007.0058>
- Milani, A. (2017). *Lost wisdom: Reclaiming Iran's cultural heritage*. Mage Publishers.
- Rosenzweig, R., & Thelen, D. (1998). *The presence of the past: Popular uses of history in American life*. Columbia University Press.
- Seixas: (2006). Benchmarks of historical thinking: A framework for assessment in Canada. *The Centre for the Study of Historical Consciousness*. <https://historicalthinking.ca>

- Taylor, T. (2003). Historical literacy. In *Making history: A guide for the teaching and learning of history in Australian schools*. Curriculum Corporation.
- Touraine, A. (1971). *The post-industrial society: Tomorrow's social history: Classes, conflicts and culture in the programmed society*. Random House.
- Touraine, A. (1981). *The voice and the eye: An analysis of social movements*. Cambridge University Press.
- Touraine, A. (1988). *Return of the actor: Social theory in postindustrial society* (M. Godzich, Trans.). University of Minnesota Press.
- Touraine, A. (1995). *Critique of modernity*. Blackwell.
- Touraine, A. (2000). *Can we live together? Equality and difference*. Stanford University Press.
- Wineburg, S. (2001). *Historical thinking and other unnatural acts: Charting the future of teaching the past*. Temple University Press.

Art Policy in Iran and the Crisis of Historical Literacy: A Critical Reassessment of the Relationship between Collective Memory and Cultural Policy

Zahra Sadat Rouholamin^{1*}, Mohammad Aghasi²

1. PhD graduate in Sociology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran

2. Researcher at the Institute for Social and Cultural Studies, Ministry of Science, Research and Technology

Abstract

Over the past four decades, art policy in Iran has faced a structural gap between upstream policy documents and the actual context of society. The research problem is that this gap, which manifests as "structural incongruity" and "historical asynchrony," stems primarily from the systematic absence or weakening of "historical literacy" in the processes of policy formulation and implementation. Accordingly, the study addresses the following question: how has the absence or weakness of historical literacy in Iranian art policy reproduced the gap between upstream policy documents and society's historical memory, and how can redefining art policy on the basis of critical dialogue with history help repair this gap? The aim of the research is to analyze the relationship between contemporary Iranian art policies and the level of historical literacy among elites and the general public, and to propose strategies for reconnecting art with historical memory. The theoretical framework of the research draws on Alain Touraine's account of cultural policy not as a set of governmental decisions but as a field of contestation among actors over the definition of meaning and identity, integrated with the concepts of historical literacy and collective memory. Methodologically, the research was conducted through a library-based approach and qualitative content analysis of policy documents, theoretical sources, and the survey "Assessing the Historical Literacy of Tehran Residents." Key findings reveal five gaps in Iranian art policy: disconnection from polyphonic narratives, weaknesses in the education system, time-blind policies, the monopolization of historical memory by official discourse, and a failure to employ new technologies. The research concludes that repairing these gaps requires redefining art policy on the basis of critical dialogue with history, reforming the education system, and strengthening memory-generating civil institutions. **Keywords:** art policy, historical literacy, collective memory, historicity, network society

* Email: zs.rooholamin@ut.ac.ir